

درمان تکبر از منظر قرآن

سید علی حسینی^۱

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ»

چکیده

معلمان اخلاق و سالکان الی‌الله با بهره گرفتن از قرآن و روایات ائمه معصومین علیهم‌السلام اخلاقیات را به دو قسم رذایل و فضایل تقسیم نموده‌اند و ام‌الفساد رذایل اخلاقی را تکبر می‌دانند. بدین جهت، نویسنده در این مقاله به بررسی تعریف، اقسام، نشانه‌ها و علائم تکبر پرداخته و بایان صفات متکبران، مصادیق متکبران و زمینه‌های تکبر، درصد بازخوانی درمان و علاج این مرض روحی و اخلاقی از منظر قرآن کریم است.

کلید واژه‌ها:

درد پنهان، درد، درمان، تکبر، خودبرتربینی، عجب.

۱. دانش‌پژوه مقطع کارشناسی ارشد تفسیر و علوم قرآن و عضو شورای مدیریت انجمن تفسیر و علوم قرآن.

مقدمه

انسان دارای دو بعد جسمانی و روحانی است. همان‌گونه که جسم هر فرد در مدت زمان زندگی او بارها و بارها دچار مریضی می‌شود روح او نیز دچار امراض می‌گردد و قرآن کریم دردهای روحی، روانی را مهم‌تر از امراض جسمی بیان نموده و به درمان آن تأکید می‌کند. یکی از این دردها، تکبر و غرور است که در وجود انسان همانند سرطان عمل می‌کند و نه تنها سبب از بین رفتن فرد گرفتار می‌شود، بلکه سلامت جامعه را نیز به خطر می‌اندازد.

امروزه مسئله استکبار سیاسی، علمی، اقتصادی، فرهنگی، سخن اول را در مفاسد جهانی و نابسامانی اجتماعی می‌زند. این بیماری در وجود هر فرد و جامعه‌ای که رسوخ کند آنان را از وادی ارزش‌های انسانی برون رانده به پرتگاه انحراف نزدیک می‌کند. بنابراین ضروری است همچنان که برای شناخت دردهای جسمی تلاش می‌کنیم تا علائم آن را بشناسیم و راه درمان برای آن پیدا کنیم، این مرض مهلک را نیز بشناسیم و به دنبال راه‌های درمانی علمی و عملی آن باشیم تا زمینه‌ای برای اصلاح فردی و اجتماعی گردد.

پیشینه تاریخی تحقیق

درباره ضد ارزش‌ها ازجمله تکبر به میزان گذر تاریخ پر افتخار اسلام، هرکس به مقدار نیاز و فرصت زمان خود مطالبی را بیان داشته‌اند ازجمله کتاب‌های معروف که به صورت ضمنی به بحث تکبر پرداخته است؛ «خصال شیخ صدوق»، «جامع السعادات» علامه ملا مهدی نراقی، «معراج السعاده» علامه ملااحمدنراقی، «اخلاق در قرآن» مصباح یزدی، «اخلاق در قرآن» ناصر مکارم شیرازی و ده‌ها کتاب مقالات دیگر که بیان نام آن‌ها ضرورت ندارد؛ اما تحقیق پیشرو تکبر را به عنوان یکی از امراض روحی مورد بررسی قرار داده است و با بیان علائم و عوامل این بیماری آسیب‌های سوء آن را متذکر و با روش قرآنی به شیوه‌های درمان آن پرداخته است.

تعریف تکبر

اولین بیماری روانی در عالم خلقت و نخستین صفت از صفات رذیله که در آغاز خلقت انسان به چشم می‌خورد و به اعتقاد بسیاری از علمای اخلاق، ام المفاسد و مادر همه رذایل اخلاقی و ریشه تمام بدبختی‌ها و صفات زشت انسانی است، تکبر و استکبار است که در



داستان شیطان به هنگام آفرینش آدم(ع) و امر به سجود فرشتگان و همچنین ابلیس برای انسان آمده است.

داستانی است بسیار تکان‌دهنده و عبرت‌انگیز، داستانی است بسیار روشنگر و هشداردهنده، برای همه افراد و همه جوامع انسانی.^۲

اولین مخلوق متکبر شیطان است که قرآن می‌فرماید: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»^۳ به خاطر بی‌اورید هنگامی را که به فرشتگان گفتیم برای آدم خضوع کند، آن‌ها همگی سجده کردند جز ابلیس که سرباز زد و تکبر ورزید، آری او استکبار کرد و به خاطر همین استکبار و نافرمانی از کافران شد.^۴ بهترین تعریف از را مفردات الفاظ قرآن بیان می‌کند: «فالكبر الحالة التي يتخصّص بها الإنسان من إعجابه بنفسه، و ذلك أن يرى الإنسان نفسه أكبر من غيره. و أعظم التكبر التكبر على الله بالامتناع من قبول الحق...؛ تكبر حالتی است که انسان در یک مقایسه بین خود و دیگران نفس خود را بزرگ‌تر پندارد و بزرگ‌ترین تکبر، تکبر در مقابل خداوند است که بنده از قبول حق امتناع ورزد».^۵ با توجه به این تعریف، اساس تکبر این است که انسان از اینکه خود را برتر از دیگری ببیند احساس آرامش کند. بنابراین تکبر از سه عنصر تشکیل می‌شود؛ نخست اینکه برای خود مقامی قائل شود؛ دیگر اینکه برای دیگری نیز مقامی قائل شود و در مرحله سوم مقام خود را برتر از آن‌ها ببیند و احساس خوشحالی و آرامش کند.^۶

جایگاه تکبر

قلب انسان فرمانده کشور جان است می‌تواند جایگاه ایمان به خدا و صفات پسندیده باشد یا جایگاه صفات ناپسند، تکبر هم جایگاهش قلب انسان است که قرآن می‌فرماید:

۲. اخلاق در قرآن، جلد ۳، ص ۱۹.

۳. بقره، ۳۴.

۴. ناصر مکارم شیرازی تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۸۰. ن.ک: ج ۱، ص ۱۷۸. ک: ج ۱، ص ۴۵.

۱. راغب، مفردات الفاظ قرآن، ص ۶۹۸.

۶. احمد نراقی، معراج السعادة، تکبر.



«يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٌ؛ خداوند بر قلب هر متکبر جباری مهر می‌نهد»^۷ اضافه
قلب به متکبر، بیانگر آن است که قلب مرکز تکبر و غرور است.^۸

تکبر، توفیق را از انسان سلب می‌کند: «سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ
الْحَقِّ؛ به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق تکبر می‌ورزند از ایمان به آیات خود
منصرف می‌سازیم».^۹

بحثی که در این آیه آمده است در حقیقت یک نوع نتیجه‌گیری از آیات گذشته در زمینه
سرنوشت فرعون و سرکشان بنی‌اسرائیل است که با مشاهده آن همه معجزات و شنیدن آن
همه آیات الهی به راه نیامدند به خاطر این است که خداوند می‌فرماید: ما افراد متکبر را - به
جرم اعمالشان - از قبول حق باز می‌داریم زیرا همیشه تکبر و خود برترینی و تحقیر بندگان
خدا، بدون حق است.^{۱۰}

اوضاع متکبران در قیامت

امام صادق (ع) می‌فرماید: «إِنَّ الْمُتَكَبِّرِينَ يَجْعَلُونَ فِي صُورِ الدَّرِّ يَتَوَطَّأُهُمُ النَّاسُ حَتَّى
يَفْرُغَ اللَّهُ مِنَ الْحِسَابِ؛ افراد متکبر به شکل مورچه درآورده می‌شوند و مردم پیوسته آن‌ها را
لگدمال می‌کنند، تا زمانی که خداوند از رسیدگی به حساب بندگان فارغ شود».^{۱۱}

نشانه‌ها و علائم تکبر

نشانه‌های تکبر بسیار زیاد است، از جمله اینکه افراد متکبر انتظار دارند دیگران به آن‌ها
سلام کنند، کسی پیش از آن‌ها وارد مجلس نشود، همیشه در صدر مجلس جای گیرند، مردم
در برابر آن‌ها کوچکی کنند، کسی از آنان انتقاد نکند و حتی پند و اندرز نکند. همه برای
آن‌ها امتیازی قائل شوند و حریمی نگه‌دارند، مردم در برابر آن‌ها دست به سینه باشند و
همیشه از عظمت آنان سخن بگویند.

۷. غافر: ۳۵.

۸. سید محمدحسین طباطبائی، تفسیر المیزان، ترجمه همدانی، ج ۱۶، ص ۵۷۸. عبدالکریم خطیب، تفسیرالقرآنی
للقرآن، ج ۱۱، ص ۸۲۹.

۹. اعراف: ۱۴۶.

۱۰. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۲۶۷.

۱۱. منتخب میزان الحکمه، حدیث ۴۶۷۶.

بدیهی است ظهور و بروز این حالات تابع درجه شدت و ضعف تکبر است، در بعضی همه این نشانه‌ها ظاهر می‌شود و در بعضی قسمتی از این نشانه‌ها.

این حالات و حرکات ریشه‌های درونی دارد، گاه بسیار ضعیف و پنهان است به طوری که ممکن است افراد در برخوردهای نخستین هرگز متوجه آن نشوند و حتی این صفت مذموم را با نقطه‌های مثبت و قوت مانند اعتماد به نفس و بزرگی شخصیت اشتباه کنند و گاه به قدری آشکار است که هر کس از دور متوجه آن می‌شود.^{۱۲}

انواع تکبر

الف) تکبر مثبت

۱. تکبر مثبت مختص ذات حضرت حق است که آیه ۲۳ سوره مبارکه حشر، خداوند را به این صفت توصیف می‌کند و می‌فرماید: «الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ» کلمه جبار صیغه مبالغه از جبر یعنی شکسته‌بند و اصلاح‌کننده است، و بنابراین جبار کسی است که اراده‌اش نافذ است. و اراده خود را بر هر کس که بخواهد تحمیل می‌کند. و متکبر آن کسی است که با جامه کبرپایی خود را بنمایاند.^{۱۳}

۲. همچنین تکبر انسان در مقابل مستکبرین از صفات ارزشمند است نه جزء صفات رذیله، رفتاری را که حضرت زینب(س) در مجلس یزید و در مقابل او انجام داد مصداق کامل این نوع تکبر بود.

ب) تکبر منفی

۱. تکبر در مقابل خداوند

خداوند عالم دستور داد و فرمود: بر آدم (ع) سجده کنید! و شیطان در مقابل فرمان خداوند تکبر ورزید گفت: «لَمْ أَكُنْ لِسَجْدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمِإٍ مَسْنُونٍ؛ من هرگز



۱۲. ناصر مکارم شیرازی، اخلاق در قرآن، جلد ۲، ص ۴۳.

۱۳. سید محمدحسین طباطبائی، المیزان، ترجمه همدانی، ج ۱۹، ص ۳۸۲. ن.ک: تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۵۵۴. ن.ک: عبدالکریم خطیب، تفسیرالقرانی للقرآن، ج ۱۴، ص ۸۱۳.



برای بشری که از گل بدبویی خشکیده آفریده‌ای، سجده نخواهم کرد».^{۱۴} و گفت: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ؛ من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل».^{۱۵} و یا مانند تکبر فرعون که گفت: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى؛ من پروردگار برتر شما هستم» و نیز گفت: «مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي؛ من خدایی جز خودم برای شما سراغ ندارم».^{۱۶}

۲. تکبر در مقابل انبیاء الهی

تکبر گاهی در مقابل انبیا و پیامبران است، مانند آنچه فرعونیان می‌گفتند: «فَقَالُوا أَتُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ؛ آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان بیاوریم، در حالی که قوم آن‌ها (بنی‌اسرائیل) ما را پرستش می‌کنند؟»^{۱۷} و یا قوم نوح (ع) که به یکدیگر می‌گفتند: «وَلَنْ أَطَعُكُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ؛ و اگر از بشری همانند خودتان (ع) اطاعت کنید، به یقین زیانکارید».^{۱۸}

۳. تکبر در مقابل بندگان الهی

رایج‌ترین مورد تکبر، اظهار بزرگی در برابر مردم است که از سوی رهبران اسلام به صورت‌های گوناگون مورد نکوهش و پرهیز قرار گرفته است. تکبر انسان در مقابل انسان‌های دیگر یا جامعه‌ای در مقابل جوامع دیگر تکبر ناحق و ناپسنداست. امام صادق (ع) می‌فرماید: «الْكِبْرُ أَنْ تَغْمِصَ النَّاسَ وَ تَسْفَهَ الْحَقَّ؛ تکبر آن است که مردم را تحقیر کنی و حق را سبک بشمری».^{۱۹}

شاخه‌های تکبر منفی

خودبرتربینی، خودمحوری، خودخواهی، برتری‌جویی و فخرفروشی، همه از مفاهیمی هستند که ریشه آن‌ها «تکبر» است. کسی که صرفاً خود را بالاتر از دیگران می‌بیند، «خودبرتربین» است. کسی که به خاطر این خودبرتربینی سعی دارد در همه جا و در همه کارهای اجتماعی همه چیز را قبضه کند، «خودمحور» است. کسی که سعی دارد در مسائل

۱۴. حجر: ۳۳.

۱۵. ص: ۷۶.

۱۶. نازعات: ۲۴.

۱۷. مؤمنون: ۲۳.

۱۸. مؤمنون: ۲۴.

۱۹. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۶.

اجتماعی مخصوصاً به هنگام بروز مشکلات تنها به منافع خود بیندیشد و برای منافع دیگران ارزشی قائل نباشد، «خودخواه» است. کسی که سعی می‌کند سلطه خود را بر دیگران مستحکم کند و آن‌ها را زیر سیطره خود قرار بدهد، گرفتار «برتری‌جویی» است. بالاخره کسی که سعی دارد مال و ثروت یا قدرت و مقام خود را به رخ دیگران بکشد «فخر فروش» است. بنابراین همه این صفات ریشه مشترکی دارد و آن تکبر است هرچند در چهره‌های مختلف ظاهر می‌گردد.^{۲۰}

صفات متکبران

صفات را که خداوند برای متکبران بیان می‌کند، عبارتند از:

۱. آن‌ها اگر تمام آیات و نشانه‌های الهی را ببینند، ایمان نمی‌آورند؛ «وَإِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا».

۲. و اگر راه راست و طریق درست را مشاهده کنند، انتخاب نخواهند کرد؛ «وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا».

۳. و به عکس اگر راه منحرف و نادرست را ببینند، راه خود انتخاب می‌کنند؛ «وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَىِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا».

بعد از ذکر این صفات سه‌گانه که همگی حکایت از زورگویی و انعطاف‌ناپذیری‌شان در برابر حق دارد، به علت آن اشاره کرده می‌گوید: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ».^{۲۱} این‌ها همه به خاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند.^{۲۲}

مصادیق متکبران

الگوهای سوء و مستکبران در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، علمی و فرهنگی در جوامع انسانی در همه اعصار وجود دارد اما به طور اختصار این الگوها را در مقابل حضرت موسی(ع) می‌توان دید.

۲۰. ناصر مکارم شیرازی، اخلاق در قرآن، جلد ۳، ص ۴۵.

۲۱. اعراف: ۱۴۶.

۲۲. سید محمدحسین طباطبائی، تفسیر المیزان، ترجمه همدانی، ج ۸، ص ۲۹۷. عبدالکریم خطیب، تفسیرالقرآنی للقرآن، ج ۵، ص ۴۷۸. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۳۶۶.



حضرت موسی(ع) در طول زندگی خود با سه متکبر طاغوتی تجاوزگر مبارزه کرد؛ فرعون که مظهر قدرت حکومت بود. قارون که مظهر ثروت بود و سامری که مظهر صنعت و فریب و اغفال مردم از راه حق بود.

مستکبر سیاسی

چون که خداوند حضرت موسی و برادرش هارون را به سوی فرعون فرستاد آن دو آمدند در مقابل فرعون و گفتند: «إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ ما پیامبر پروردگار جهانیانیم».^{۲۳} فرعون با تکبر گفت: «وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ؛ و پروردگار جهانیان چیست؟»^{۲۴} و «قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَجَعَلَنكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ؛ فرعون گفت: اگر خدایی غیر از من بگیری زندانیت می‌کنم»^{۲۵} در این آیه فرعون موسی را تهدید می‌کند که اگر بار دیگر از ربوبیت رب العالمین و رسالت خودش از طرف او سخن به میان آورد، او را به زندان خواهد انداخت و این روش همه جاهلان است که وقتی حرف حسابی نداشته باشند، متوسل به زور شده، تهدید می‌کنند و وعید می‌دهند. و اینکه فرعون گفت: اگر الهی غیر از من بگیری چنین و چنان می‌کنم، منظورش از گرفتن الهی غیر از او، قائل شدن به ربوبیت رب العالمین است که موسی فرعون را به سوی آن می‌خواند گویا مجازات هر کس که منکر الوهیت فرعون می‌شد زندان بوده که گفته تو را از زندانیان قرار می‌دهم و اگر بر این سخت پافشاری کنی، تو را در زمره همان کسانی قرار می‌دهم که می‌دانی در زندان من چه حال و روزی دارند و چه شکنجه‌ها که می‌بینند. موسی(ع) پیشنهاد اظهار معجزه نموده گفت: مرا زندانی می‌کنی هر چند که من چیزی ارائه دهم که راستگویی و صدق ادعای رسالتم را روشن سازد؟ «قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ؛ گر چه برای تو چیزی آشکار بیاورم؟»^{۲۶} «قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ؛ فرعون گفت: بیاور اگر راست می‌گویی».^{۲۷} موسی(ع) معجزه عصا و ید بیضاء را نشان می‌دهد؛ «فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ؛ پس عصای خود بیفکند و به ناگاه آن اژدری نمایان شد و دست خود را (در گریبان فروبرد و) بیرون آورد و در برابر بینندگان سفید

۱. شعرا: ۱۶.

۲. شعرا: ۲۳.

۳. شعرا: ۲۹.

۲۶. شعرا: ۳۰.

۲۷. شعرا: ۳۱.

و روشن بود».^{۲۸} و فرعون که گفت بیاور به این امید گفت بیاور که موسی(ع) چیزی بیاورد که برای او سوژه بهتری باشد برای استهزاء، ولی وقتی آن دو معجزه را آورد و فرعون دید هیچ چاره‌ای ندارد، ناچار متوسل به تهمت شد و آن جناب را ساحری دانا خواند.^{۲۹}

«وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ؛ فرعون گفت: ای جمعیت اشراف! من خدایی جز خودم برای شما سراغ ندارم. (اما برای تحقیق بیشتر،) ای هامان، برایم آتشی بر گل بیفروز (و آجرهای محکم بساز) و برای من برج بلندی ترتیب ده تا از خدای موسی خبر گیرم هر چند من گمان می‌کنم او از دروغ‌گویان است».^{۳۰} در این جمله فرعون به موسی کنایه می‌زند: حقیقت و صحت آنچه تو به سوی آن دعوت می‌کنی برای ما ثابت نشده و اصلاً من معبودی غیر از خودم برای مردم سراغ ندارم. فرعون برای بزرگان قوم خود چنین اظهار کرد که از آیات و معجزات موسی و دعوت او برایش روشن نشده که معبودی در عالم هست که رب همه عالمیان باشد و اصلاً اطلاع از معبودی غیر از خودش در عالم ندارد؛ آن گاه به هامان دستور می‌دهد که برجی بسازد، بلکه از بالای آن از اله و معبود موسی اطلاعی پیدا کند.

در طول تاریخ، افراد مغرور و متکبری بوده‌اند که خودشان را محور و مرکز همه چیز می‌پنداشتند. یکی از آن‌ها فرعون است که می‌گوید: «ما علمتم لكم من الهه غیری» من جز خودم برای شما معبودی سراغ ندارم و هنگامی که ساحران به موسی ایمان آوردند گفت: «قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ؛ آیا پیش از آنکه به شما اجازه دهم، به او ایمان آوردید؟».^{۳۱} آیا بدون اجازه من به موسی ایمان آورده‌اید؟ فرعون توقع دارد که هیچ‌کس بدون اجازه او، هیچ عقیده‌ای نداشته باشد. امروز نیز فرعون‌ها و ابرقدرت‌هایی هستند که می‌خواهند خود را محور مسائلی سیاسی و اقتصاد جهان قرار دهند.

از این آیات داستان حضرت موسی(ع) و فرعون به این نتیجه می‌رسیم که انسان متکبر و خودخواه هرچند به واقعیت علم پیدا کند و به یقین برسد، مسیری را که او در پیش دارد



۶. شعرا: ۳۳ و ۳۲.

۷. سید محمدحسین طباطبائی، تفسیر المیزان، ترجمه همدانی، ج ۱۵، ص ۲۸۱.

۱. قصص: ۳۸.

۲. اعراف: ۱۲۳.

اشتباه است ممکن است به نابودی او منجر شود، باز هم از گفته‌های ناحق خود دست برنمی‌دارد.

باید هر فردی خود را با آیات روشنگر قرآن کریم بسنجد و قرآن و سرگذشت افراد یا طوایفی را که قرآن برای عبرت بیان داشته است، میزان عمل خود قرار دهد تا فرعون‌وار به گفته‌های پوچ خود اصرار نرزد و نگوید فقط آنچه را من می‌خواهم هرچند به نابودی و قتل عام افراد بی‌گناه منجر شود، باید عملی شود. تسلیم و صلحی که گفته‌های حتی غلط و ناحق من در آن لحاظ نشده باشد پذیرفته نخواهد شد. این سخن شخص متکبری مانند فرعون است؛ حال فرق نمی‌کند در چه کشور، در چه مقامی و تحت چه عنوانی باشد.

مستکبر اقتصادی

معروف است که قارون از بستگان نزدیک موسی(ع) (پسر عمو یا عمو یا پسر خاله او) بود و از نظر اطلاعات و آگاهی از تورات معلومات قابل ملاحظه‌ای داشت. نخست در صف مؤمنان بود، ولی غرور ثروت، او را به آغوش کفر کشید و به قعر زمین فرستاد؛ او را به مبارزه با پیامبر خدا وادار نمود و مرگ عبرت‌انگیزش درسی برای همگان شد.

نخست می‌گوید: «إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ؛ قارون از قوم موسی بود، اما بر آنان ستم کرد ما آن قدر از گنج‌ها به او داده بودیم که حمل کلیدهای آن برای یک گروه زورمند مشکل بود! (به خاطر آورید) هنگامی را که قومش به او گفتند: «این همه شادی مغرورانه مکن که خداوند شادی کنندگان مغرور را دوست نمی‌دارد».^{۳۲} علت این بغی و ظلم آن بود که ثروت سرشاری به دست آورده بود و چون ظرفیت کافی و ایمان قوی نداشت، این ثروت فراوان او را فریب داد و به انحراف و استکبار کشانید.

قرآن رویارویی بنی اسرائیل با قارون را این‌گونه حکایت می‌کند: قومش به او گفتند: ۱. این همه خوشحالی آمیخته با غرور و غفلت و تکبر نداشته باش که خدا شادی کنندگان مغرور را دوست ندارد؛ «إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ».^{۳۳}

۱. قصص: ۷۶.

۲. همان.

۲. در آنچه خدا به تو داده است سرای آخرت را جستجو کن؛ «وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ».

اشاره به اینکه مال و ثروت اگر به وسیله به دست آوردن آخرت شود، چه چیزی از آن بهتر؟ اگر وسیله‌ای برای غرور و غفلت و ظلم و تجاوز و هوسرانی و هوس‌بازی گردد، چه چیز از آن بدتر؟! مگر یک نفر چقدر می‌تواند غذا بخورد؟ چه اندازه لباس بپوشد؟ چند مسکن و چند مرکب می‌تواند داشته باشد؟ و به هنگام مردن چند کفن با خود می‌تواند ببرد؟ پس بقیه خواه و ناخواه سهم دیگران است و انسان امانت‌دار آن‌ها! و چه زیبا فرموده است امیر مؤمنان علی (علیه السلام): «یا بن آدم ما کسبت فوق قوتک فانت فیه خازن لغيرک؛ ای فرزند آدم! هر چه بیشتر از مقدار خوراکت به دست می‌آوری خزانه‌دار دیگران در مورد آن خواهی بود».^{۳۴}

این یک واقعیت است که بسیاری از ثروتمندان بی‌ایمان گاه بر اثر جنون افزون‌طلبی و گاه برای برتری‌جویی دست به فساد می‌زنند. جامعه را به محرومیت و فقر می‌کشانند؛ همه چیز را در انحصار خود می‌گیرند، مردم را برده و بنده خود می‌خواهند، و هر کسی زبان به اعتراض بگشاید او را نابود می‌کنند و اگر نتوانند از طریق تهمت به وسیله عوامل مرموز خود او را منزوی می‌سازند و خلاصه جامعه را به فساد و تباهی می‌کشند.

مرد یاغی و ستمگر بنی‌اسرائیل در مقابل نصیحت‌های قوم دلسوز خود چه پاسخ گفت؟

قارون با همان حالت غرور و تکبری که از ثروت بی‌حسابش ناشی می‌شد، گفت: من این ثروت را به وسیله علم و دانش خودم به دست آورده‌ام. «قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي؛ گفت: این ثروت را به وسیله دانشی که نزد من است به دست آورده‌ام».^{۳۵} به شما مربوط نیست که من با ثروتم چگونه معامله کنم! من که با علم و آگاهی‌ام در ایجاد آن دخالت داشته‌ام در مصرف آن نیاز به ارشاد و راهنمایی کسی ندارم! به علاوه لابد خداوند مرا لایق این ثروت می‌دانسته که به من عطا کرده است و راه مصرف آن را نیز به من یاد داده است، از دیگران بهتر می‌دانم و لازم به دخالت شما نیست. و از همه این‌ها گذشته من زحمت کشیده‌ام، رنج برده‌ام، خون‌جگر خورده‌ام تا این ثروت را اندوخته‌ام، دیگران هم اگر لیاقت و توانایی را دارند چرا زحمت نمی‌کشند؟ من مزاحم آن‌ها نیستم و اگر ندارند چه بهتر که گرسنه بمانند و بمیرند.

۳۴. نهج البلاغه، کلمات قصار جمله ۱۹۲.

۱. قصص: ۷۸.





این‌ها منطق‌های پوسیده و رسوایی است که غالباً ثروتمندان بی‌ایمان در مقابل کسانی که آن‌ها را نصیحت می‌کنند اظهار می‌دارند. بنی‌اسرائیل به قارون گفته بودند «ما اتاک الله؛ خدا این مال و ثروت را به تو داده» اما این بی‌ادب جسور با این سخن مقابله کرد و گفت: آنچه را دارم از علم خویش دارم. «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ» (روزی قارون) با تمام زینت خود در برابر قومش ظاهر شد.^{۳۶} او تمام توان و قدرت خود را به کار گرفت تا آخرین زینت و بالاترین ثروت خود را به نمایش بگذارد و ناگفته پیدا است که مردی با این ثروت چه‌ها می‌تواند انجام دهد؟! در تاریخ داستان‌ها یا افسانه‌های زیادی در این زمینه نقل شده است. بعضی نوشته‌اند قارون با یک جمعیت چهار هزار نفری در میان بنی‌اسرائیل رژه رفت درحالی‌که چهار هزار نفر بر اسب‌های گران‌قیمت با پوشش‌های سرخ سوار بودند. کنیزان سپیدروی با خود آورد که بر زین‌های طلایی که بر استرهای سفیدرنگ قرار داشت سوار بودند، لباس‌های‌شان سرخ و همه غرق زینت‌آلات طلا! بعضی عدد نفرات او را هفتاد هزار نوشته‌اند و مسائل دیگری از این قبیل؛ حتی اگر این‌ها را مبالغه‌آمیز بدانیم باز نمی‌توان انکار کرد که او چیزهای بسیاری برای نمایش دادن در اختیار داشت.

در اینجا- طبق معمول- مردم دو گروه شدند؛ اکثریت دنیاپرست که این صحنه خیره‌کننده قلب‌شان را از جا تکان داد و آه سوزانی از دل کشیدند و آرزو که ای کاش به جای قارون بودند؛ حتی یک روز و یک ساعت و یک لحظه! چه زندگی شیرین و جذابی چه عالم نشاط‌انگیز و لذت بخشی؟ چنان که قرآن می‌گوید: «کسانی که طالب زندگی دنیا بودند، گفتند ای کاش ما هم مثل آنچه به قارون داده شده است داشتیم؛ «قَالَ الَّذِينَ يَرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ»^{۳۷} آفرین بر قارون و بر این ثروت سرشارش! چه جاه و جلالی و چه حشمتی. تاریخ مثل او را به خاطر ندارد، این عظمت خدادادی است! و مانند این حرف‌ها. در حقیقت در اینجا کوره عظیم امتحان الهی داغ شد، از یک‌سو قارون در وسط کوره قرار گرفته و باید امتحان خیره‌سری خود را بدهد و از سوی دیگر دنیاپرستان بنی‌اسرائیل در گرداگرد این کوره قرار گرفته‌اند.^{۳۸}

۲. قصص: ۷۹.

۱. قصص: ۸۹.

۳۸. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۱۶۵.

در نتیجه قرآن می‌فرماید: «فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ؛ سپس ما، او و خانه‌اش را در زمین فروبردیم و گروهی نداشت که او را در برابر عذاب الهی یاری کنند و خود نیز نمی‌توانست خویشان را یاری دهد».^{۳۹}

متکبر فرهنگی

وقتی خدای تعالی به موسی(ع) وعده داد که تورات و الواح را تا سی روز دیگر بر او نازل می‌کند، موسی(ع) به بنی‌اسرائیل مژده داد و گفت: که برای گرفتن تورات سی روز به میقات می‌روم و برادر خود هارون را جانشین خود کرد. سی روز تمام شد و موسی(ع) نیامد. بنی‌اسرائیل سر به طغیان نهاده و از فرمان هارون بیرون شدند و خواستند تا او را بکشند، می‌گفتند: موسی دروغ گفته و از ما فرار کرده است.^{۴۰}

روز دهم ذی‌الحجه خدای تعالی الواح را که تورات در آن قرار داشت، نازل کرد و در آن به موسی(ع) وحی فرستاد که ما قوم تو را بعد از آمدنت آزمودیم و سامری آنان را گمراه کرد. گوساله‌ای که صدای گوساله داشت پرستیدند، موسی(ع) پرسید: پروردگارا، گوساله را سامری ساخت، صدا را چه کسی به آن داد، فرمود: من دادم ای موسی، چون دیدم مرا با یک گوساله عوض کردند خواستم به عنوان مجازات آزمایش‌شان را دشوارتر کنم. چون موسی بعد از چهل شب بازگردید دید که بنی‌اسرائیل پرستش پروردگار را رها کرده به پرستش گوساله پرداخته‌اند.^{۴۱}

موسی(ع) باخشم و تأسف به میان قوم خود برگشت و به ایشان فرمود: مگر پروردگارتان وعده‌ای نیکو به شما نداد آیا صرفاً به خاطر اینکه (ده روز) عهد من طول کشید از راه خدا



۳. قصص: ۸۱.

۴۰. سید محمدحسین طباطبایی، تفسیر المیزان ترجمه همدانی، ج ۱۴، ص ۲۸۱.

۴۱. آن روزی که لشکر موسی به دریا زدند و دنبال سر آنان فرعون و یارانش هم به دریا زدند و غرق شدند سامری پیشاپیش لشکر موسی بود، و جبرئیل را دید که در حیوانی به صورت اسب‌سوار بود، و دید که آن اسب پای خود را به هر نقطه زمین می‌گذارد خاک زیر پایش حرکت می‌کند، سامری مقداری از خاک زیر پای اسب جبرئیل را برداشت و آن را در انبانی ریخت و به عنوان افتخار بر بنی‌اسرائیل نزد خود نگاه می‌داشت تا آن روزی که ابلیس آمد و پیشنهاد ساختن معبودی کرد، آن روز بعد از آنکه گوساله ساخته شد، ابلیس گفت حالا آن خاک را بیاور، سامری خاک را آورد، ابلیس آن را در جوف گوساله ریخت، به محض اینکه در جوف آن قرار گرفت، گوساله به حرکت در آمده و صدای گوساله معمولی در آورد، پشم و موی بر بدنش روید، بنی‌اسرائیل در برابر آن به سجده افتادند، و عدد آن‌هایی که به سجده افتادند هفتاد هزار نفر بود. ترجمه المیزان، ج ۱۴، ص ۲۸۲.

منحرف شدید یا آنکه می‌خواستید غذایی از پروردگارتان بر شما نازل گردد و بدین جهت وعده مرا تخلف کردید؟ آن گاه الواح را از شدت خشم به زمین زد و رو به سامری کرد «قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ؛ گفت: و تو ای سامری، این چه کار بود که کردی؟» چرا مرتکب چنین عملی شدی؟ «قَالَ بَصُرْتُ مِمَّا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ؛ گفت من چیزی دیدم که آن‌ها نمی‌دیدند مستی از خاکی که نقش پای آن رسول بر آن بود برگرفتم». یعنی از خاکی که اسب جبرئیل بر آن پای نهاده بود. «فَنَبَذْتُهَا؛ و در آن پیکر افکندم»؛ یعنی درون آن گوساله. «وَكَذَلِكَ سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي؛ و نفس من این کار را در چشم من بیاراست» و مرا بدان ترغیب نمود.^{۴۲}

شک نیست که پرستش گوساله سامری، کار کوچکی نبود، ملتی که بعد از مشاهده آن همه آیات خدا و معجزات پیامبر بزرگ‌شان موسی(ع) همه را فراموش کنند و با یک غیبت کوتاه پیامبرشان به کلی اصل اساسی توحید و آئین خدا را زیر پا گذارده بت‌پرست شوند.^{۴۳}

قرآن کریم «سامری» را به عنوان نمونه بیان می‌کند، امروزه نیز کم نیستند افرادی که با فرصت‌طلبی و سودجویی و ایجاد تنگناهای اقتصادی، جنگ روانی و فتنه‌انگیزی در میان مسلمانان و تشکیل جلسات سری و... درصد بهره‌برداری از منافع خویش می‌باشند. به یقین تنها کسانی فریب چنین شیادان و فرصت‌طلبانی را می‌خورند که نسبت به مکتب اسلام بی‌اطلاع بوده، از علما و روحانیان آگاه و باتقوا فاصله بیش‌تری دارند.

در این انحراف نیز دوری مردم از وحی سبب انحراف بنی‌اسرائیل گردید و تنها کسانی از سوءاستفاده سامری در امان ماندند که به راهنمایی‌های هارون(ع) به عنوان جانشین و برادر موسی(ع) توجه نموده و عمل کردند.

زمینه‌های تکبر

برای درمان هر دردی لازم است عامل بیماری را بشناسیم و قرآن نیز از عامل تکبر سؤال می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ؟» ای انسان چه چیز تو را مغرور ساخته است؟ مفاد استفهام توییخی آیه شریفه انسان را در برابر کفران بدون عذر و بهانه مذمت می‌کند و آن کفران نعمت‌های ربّ کریم است. انسان در برابر این سؤال جوابی ندارد و

۲. سید محمدتقی مدرسی، تفسیر هدایت، ج ۷، ص ۱۷.

۴۳. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱؛ ص ۲۵۵.

نمی‌تواند بگوید: پروردگارا! کرم تو مرا مغرور کرد، چون پروردگارش قبلاً از طریق انبیا به او پیام داده بود که: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ».

الف: جهل و غفلت از خدا

در حدیثی از پیغمبر اکرم ﷺ آمده است که هنگام تلاوت این آیه فرمود: غره جهله؛ جهل و نادانیش او را مغرور و غافل ساخته است. «غرک» از ماده غرور در اصل به معنی غفلت به هنگام بیداری است، و به تعبیر دیگر غفلت در جایی که انسان باید غافل نباشد^{۴۴}

امیر مؤمنان علی (ع) در تفسیر این آیه جمله‌های عجیبی دارد، می‌فرماید: ای انسان چه چیز تو را بر گناهت جرئت داده؟ و چه چیز تو را در برابر پروردگارت مغرور ساخته؟ و چه چیز تو را به هلاکت خویش علاقه‌مند نموده؟ چگونه ترس از نزول بلا در شب تو را بیدار نکرده، با اینکه در گناه و معصیت خدا غوطه‌وری و درحالی که زیر سلطه او قرار داری. بیا و این بیماری (غفلت از خدا) را با داروی تصمیم و عزم راسخ مداوا کن و این خواب غفلتی که چشمانت را فرو گرفته با بیداری برطرف ساز، بیا مطیع خداوند شو و به یاد او انس گیر.^{۴۵}

درمان غفلت از خدا

سپس آیات بعدی برای درمان و بیدار ساختن این انسان از غفلت به گوشه‌ای از کرم و الطاف الهی به او در چهار مرحله اشاره کرده می‌فرماید: در مقابل چه کسی تکبر می‌ورزی؟

۱. «الَّذِي خَلَقَكَ»؛ همان خداوندی که تو را از نطفه‌ای ناچیز در ظلمتکده رحم آفرید؟

۲. «فَسَوَّاهُ»؛ هر عضوی از اعضای پیکر تو را با نظم‌بندی عجیبی موزون ساخت؟

چشم و گوش و قلب و عروق و سایر اعضا را که اگر انسان در ساختمان و نظام هر یک به تنهایی بیندیشد و الطاف و مواهب الهی را در هر یک از آن‌ها بنگرد، دنیایی از علم و قدرت و لطف و کرم را در برابر چشمان خود می‌بیند.

۳. «فَعَدَّلَكَ»؛^{۴۶} به بهترین صورت تو را تعدیل کرد؟ سپس نوبت به موهبت دیگری می‌رسد که تعدیل میان قوا و اعضای پیکر و هماهنگی و رابطه آن‌ها با یکدیگر است. بدن انسان عمدتاً از دو بخش آفریده شده که قرینه یکدیگرند؛ دست‌ها و پاها چشم‌ها و گوش‌ها و

۱. سید محمدحسین طباطبائی، تفسیر المیزان ترجمه همدانی، ج ۲۰، ص ۳۶۴. ن.ک: ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۲۱۶. ن.ک: عبدالکریم خطیب، تفسیر القرآن للقرآن، ج ۱۶، ص ۱۴۷۸. ۴۵. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۳. ۱. انقطاع: ۷.



استخوان‌بندی‌ها و عروق و اعصاب و عضلات در دو بخش بدن هماهنگ و مکمل یکدیگرند.^{۴۷}

مثلاً خوردن که با لقمه انجام می‌شود کار دهان است و چون دهان خودش نمی‌تواند لقمه را پاره و خرد کند این کار را با دندان‌های مختلف انجام می‌دهد و چون نیازمند است لقمه را زیر دندان‌ها بدهد و از این سو به آن سو ببرد، خدای تعالی این کار را به عهده زبان گذاشت و چون دهان در گرفتن لقمه احتیاج به وسیله‌ای داشت که لقمه را گرفته در آن قرار دهد، این کار را به عهده دست‌ها نهاد. دست هم احتیاج به کف و کف دست هم احتیاج به انگشتان - با آن منافع مختلفش - داشت و انگشتان هم احتیاج به بند داشت و از سوی دیگر دست هم به خاطر اینکه همه جا دراز نمی‌شود، احتیاج داشت که از جایی به جایی دیگر منتقل شود و لذا خدا برای آدمی پا قرارداد. همه این‌ها مظاهری از تدبیر خدای تعالی است. او است که این نعمت‌ها را افاضه می‌فرماید، بدون اینکه منفعتی برای خود خواسته باشد و بدون اینکه ناسپاسی انسان‌ها مانع افاضه او شود.^{۴۸}

۴. «فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ»؛ و به هر صورتی می‌خواست تو را ترکیب نمود؟^{۴۹}

و سر انجام مرحله ترکیب و صورت‌بندی انسان در مقایسه با موجودات دیگر فرامی‌رسد که خداوند نوع انسان را در مقایسه با انواع حیوانات و جانوران، صورتی موزون و زیبا و بدیع داده است. همچنین سیرتی زیبا توأم با فطرتی بیدار و ترکیبی که آماده پذیرش هر گونه علم و آگاهی و تعلیم و تربیت است.

در مجموع همان‌گونه که در آیه ۴ سوره تین آمده است: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»؛ خداوند این انسان را به بهترین صورت آفریده است. انسان اگر مراحل وجود خویش را مورد بررسی دقیق قرار دهد، از رحم مادر، تا لحظه تولد و از آن گاه تا نمو و رشد کامل و ببیند در هر گام و در هر لحظه، نعمت تازه‌ای از سوی آن منعم بزرگ به سراغش آمده، تا خود را سراپا غرق احسان او ببیند و از مرکب غرور و غفلت پایین آید.

ب) غفلت از قیامت

آنچه از جمله «مَا عَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ» استفاده می‌شود این است که علت کفر و معصیت آنان مغرور شدن به کرم الهی بوده است؛ اما از این برداشت با جمله «كَلَّا بَلْ تُكْذِبُونَ بِالْدِّينِ»^{۵۰} -

۴۷. ؟، ج ۲۰، ص ۳۶۴. ن. ک. ؟، ج ۲۱۶، ص ۱۶، ۱۴۷۸.

۴۸. ؟، ج ۲۰، ص ۳۶۹.

۴. انفطار: ۸.

کلاً حرف ردع و انکار است - اعراض شده و می‌فرماید: نه، علت این نیست، بلکه علت واقعی این جرئت و جسارت بر کفران و نافرمانی، بدون کمترین ترسی از روز جزا است.^{۵۱}

درمان غفلت از قیامت: خداوند در آیات بعد انسان‌ها را مورد خطاب قرار داده می‌فرماید: ای انسان بدان که بر شما نگاهبانانی هستند از فرشتگان که اعمال شما را نگاه می‌دارند؛ «وَ إِنْ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ»^{۵۲} نگاهبانانی که کریم‌اند و پیوسته اعمال شما را می‌نویسند «کراماً کَاتِبِينَ»^{۵۳} و از آنچه شما انجام می‌دهید آگاهند و همه را به خوبی می‌دانند؛ «يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ»^{۵۴} بالاتر از آن می‌فرماید «أَلَمْ يَعْلَم بِإِنَّ اللَّهَ يَرِي»^{۵۵} آیا او نمی‌داند که خداوند همه اعمالش را می‌بیند؟

اگر انسان مقداری از آن فطرت پاک حق‌طلبی و خداجویی را در وجود خود بیابد، این آیات الهی برای او تلنگر و یادآور ضعف و ناتوانی او در برابر حضرت حق است و اگر به نعمت‌های الهی که یکی پس از دیگری از سوی خداوند منان به او لحظه به لحظه افزوده می‌شود توجه نماید، تکبر او به آسانی درمان می‌شود و به جای آن تواضع و فروتنی سراسر وجودش را می‌گیرد.

ج) احساس بی‌نیازی

سومین عامل این بیماری احساس بی‌نیازی از خداوند است که قرآن می‌فرماید: چنین نیست که انسان در مقابل نعمت‌های الهی حق‌شناس باشد، مسلماً او طغیان می‌کند؛ «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافِثٌ»^{۵۶} به خاطر اینکه خود را مستغنی و بی‌نیاز می‌بیند؛ «أَنْ رَّاهُ اسْتَغْنَى»^{۵۷} و این خبری است از آنچه در طبع بشر است که او خود را بی‌نیاز از پروردگار خود می‌داند و



۱. انفطار: ۹.

۵۱. سید محمدحسین طباطبائی، تفسیر المیزان ترجمه همدانی، ج ۲۰، ص ۳۷۰. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۲۲۳. ن.ک: عبدالکریم خطیب، تفسیرالقرآنی للقرآن، ج ۱۶، ص ۱۴۸۳.

۳. انفطار: ۱۰.

۴. انفطار: ۱۱.

۵. انفطار: ۱۲.

۶. علق: ۱۴.

۷. علق: ۶.

۸. علق: ۷.

نعمت‌های بی‌شمار او را کفران می‌کند و علت این انحراف آن است که انسان به خود و هواهای نفسانی خود می‌پردازد و دل به اسباب ظاهری دنیا می‌بندد.^{۵۸}

راه درمان

قرآن به آن‌های که دل به دنیا بسته‌اند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنَى الْحَمِيدُ» ای مردم شما همگی نیازمندی به خدايید؛ تنها خداوند است که بی‌نیاز و شایسته هرگونه ستایش است.^{۵۹} «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ؛ بدانید زندگی دنیا چیزی جز متاع فریب نیست».^{۶۰} نمی‌تواند شما را از خدا بی‌نیاز کند.

امام صادق (ع) می‌فرماید: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ؛ دل بستن به دنیا منشأ تمام بدبختی‌های انسان است».^{۶۱}

حضرت علی (ع) می‌فرماید: «فَأَمَّا مَثَلُ الدُّنْيَا مَثَلُ الْحَيَةِ، لَيِّنٌ مَسَهَا، قَاتِلٌ سَمَهَا؛ مثل دنیا مثل مار است که پوستی نرم و زهری کشنده دارد».^{۶۲}

حضرت علی (ع) بهترین داروی درمان تکبر را بیان می‌فرماید و هر انسانی که زره تکبر در وجودش باشد با توجه به این حدیث به حقیقت ضعف و ناتوانی خود پی برده به جای تکبر، تواضع پیشه می‌کند.

آن حضرت در یکی از سخنان حکیمانه‌ای خود می‌فرماید: «مَا لِابْنِ آدَمَ وَالْفَخْرِ أَوَّلُهُ نُطْقُهُ وَ آخِرُهُ جِيفَةٌ وَ لَا يَرْزُقُ نَفْسَهُ وَ لَا يَدْفَعُ حَتْفَهُ».^{۶۳} آدمی زاده را چه به خود بالیدن! آغازش نطفه‌ای است و پایش مردار، نه از عهده رزق و روزی خوشتن بر می‌آید و نه می‌تواند مرگ را که گریبانگیرش می‌شود، دفع نماید.

۵۸. سید محمدحسین طباطبائی، تفسیر المیزان ترجمه همدانی ج ۲۰، ص ۵۴۵. ن.ک: عبدالکریم خطیب، تفسیرالقرآنی للقرآن، ج ۱۶، ص ۱۶۲۲. ن.ک: ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۱۵۲.

۲. فاطر: ۱۵.

۳. حدید: ۲۰.

۶۱. محقق اردبیلی، مجمع الفائدة، ج ۱۲، ص ۳۴۱.

۶۲. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، نامه ۶۸.

۶۳. محمد بن حسین شریف الرضی، نهج البلاغه (للصبحی صالح). ص ۵۵۵.

نتیجه

اولین بیماری روانی در عالم خلقت و نخستین صفت از صفات رذیله به اعتقاد بسیاری از علمای اخلاق، ام المفاسد رذایل اخلاقی تکبر و استکبار است و اولین مخلوق متکبر را قرآن کریم شیطان معرفی می‌کند. البته یکی از اوصاف و صفات حق تعالی متکبر است که چنین صفتی برای خداوند سزاوار است و این نوع تکبر، تکبر مثبت است در مقابل تکبر منفی که برخی از انواع آن شامل تکبر انسان در مقابل خدا، تکبر در مقابل انبیاء الهی و تکبر در مقابل بندگان الهی است که نویسنده در این مقاله به معرفی سه مستکبر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی پرداخته است. زمینه‌های تکبر بر اساس آیات قرآن کریم جهل و غفلت از خدا، غفلت از قیامت و احساس بی‌نیازی است. این مرض روانی با یادآوری نعمت‌های الهی ناتوانی انسان در مقابل خداوند و یاد مرگ قابل درمان است.

منابع

۱. قرآن
۲. نهج البلاغه
۳. خطیب عبدالکریم، التفسیر القرآنی للقرآن، بی‌تا، بی‌جا.
۴. راغب اصفهانی حسین بن محمد، مفردات الفاظ قرآن، تحقیق صفوان عدنان داوودی، طبعه ۱۴۲۸ هـ.ق.
۵. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه (للصبحی صالح) - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۴ ق.
۶. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.
۷. محقق اردبیلی، مجمع الفائده.
۸. مدرسی سید محمد تقی، تفسیر هدایت، مترجمان، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷ ش
۹. مکارم شیرازی ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ ش.
۱۰. مکارم شیرازی، ناصر، اخلاق در قرآن، مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، چاپ اول قم، ۱۳۷۷.
۱۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دار الکتب الاسلامیه، چاپ ۳۲، تهران، ۱۳۷۴.
۱۲. منتخب میزان الحکمه.
۱۳. نراقی، احمد، معراج السعاده، چاپ ۱۶، انتشارات هجرت، ۱۳۸۴.
۱۴. همدانی موسوی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۳۷۴ ش.



